

هر کجا می نگرم مجلس سهراب کنشی است



شاعر و نویسنده فایده سبکری

تصدقت کردم نقره جانم خواندید خبر را ؟ دیدید کاغذ اخبار را ؟ خدا کند ندیده باشید ، فوق النهایه رنج آور است و از طرفی غرور آفرین ، جوانی به قول ابوالفضل بیهقی، برنا و در رسیده ، دیدید چه معرکه ای کرد؟ چند گفتار حلقه زده بودند برگرد دخترکی نوگل و چنان رستم از راه رسیدو بادست خالی به پیکار برخاست . کارداچینش کردند جانکم.

تیغی برقلیش و تیغی برریه اش نشانددند و به دیار باقی رهسپارش کردند. چندین روز است دندان قروچه ایم و خشم. تو فکرکن خانم جان، فکرکن به زن جوانش که منتظر آمدنش بودوفکرکن به مادرش که ریشه جگرش حمیدرضا بود . خانم جان ، دیدیم و سوختیم و از طرفی کيفور شدیم و سرمست از اینکه هنوزا در رگ جوانان این ممالک محروسه خون داغ هست ، هنوزا خونی هست با نقطه جوشی به گاه غیرت و دفاع. خانم جان می توانست توپ و تشری بزند. می توانست نهیبی کند و دادی بزند. می توانست بگوید ندیدم. یا به من چه. نگفت و نکرد خاتون جانم. دختر اداختر و خواهر و ناموس خودش دید و خونش به جوش آمد.

گوشستان را بیابورید خانم جان. می گویم شما خبری ندارید از آن ها که فریادهاشان گوش فلک را کر کرده بود که ای ال و ای بل. خب بغرما این رعنا جوان که در هیبت سلحشوری ایرانی با دست خالی به جنگ اهر پیمان رفت و خونش هم بر خیابان ریخت. کجاست قربان صدقه هایی که برای بقیه می رفتند. می دانید خانم جان با خدا که بر سر عهد باشی همین می شود.

کنجشک و سنگ

از سوزن و جوالدوز

من از هیچ کدام از نسخه ها و ورژن هـــای مختلف شمر ذی الجوشن نترسیده ام. برای من این طوری بود که آن موهای کز خورده گرازطور و آن پوزه دراز را می شود از چندفرسخی هم تشخیص داد. هرکجا شمر را روبه رویم ببینم راهم را کج می کنم و الفرار. باتمام توانم می دوم و دور می شوم. مغز میوبوم قضایه را این طوری حل کرده بود. پس ترسی از شمر زمان نداشتم. چون به من گفته بودند تاریخ تکرار می شود و آدم بدها و حتی خوب های قصه ها و ماجراها. دوباره در هرزمانی روی زمین ظاهر می شوند.

تصویر پرنده های نقاشی شده قهوه خانه ای با آن دو لشکر همیشگی خبر و زندگی و آدم ها را برای من ساده کرده بود. مطمئن بودم شمر هرکجا که باشد آخرش گذرش به من می افتد و من چنان تیز بودم که مثل پرنده باتمام سرعت توی افق محو شوم و فرار کنم. از ویژگی های مثبت شمر این بود که قیافه تابلویی داشت و می شد از فاصله خیلی دور هم تشخیص داد. تا اینکه آقا فواد برگی رو کرد که فاتحه همه این زبل بازی ها و آمادگی های من را خواند. تیر خلاص را این طوری زد که گفت اصلا شمر آن قدرها هم داتابلویی نبوده. یک آدم عادی بود. یک نمازخوان.

یک آدم معمولی که اصلا نمی شد از قیافه اش فهمید چه کاره است و قرار است چه کند. من از هیچ کدام از شمرها نترسیده بودم.

هر چه برایم تعریف می کردند برایش برنامه داشتم ولی این یکی آچمزم کرد. مغزم را ترکاند. مثل وقتی سنگ پلخمون مستقیم می خورد به کله گنجشک. من را همانجا خشکاند. این یکی را دیگر نمی شد با نگاه. آن هم از چندفرسخی دید و تشخیص داد. نمی شد راه را کج

در ریچه رستگاری به قدر پلک زدنی باز و بسته می شود و این تویی که باید زبروزنگ باشی و به وقت ببری. حمیدرضا خان نازنین این خاک، بر زمین افتاد و برای ارباب جراید جهان البت تخم گذاشتن لاک پشت ها در کارائیب مهم تر بود. رعناجوان ما به خون غلتید و همه نگاه ها سمت حرف و حدیث های رفتن و رفتن جناب مسی بود. تا بوده همین بوده تصدق. خون مظلوم در آسمان ها معروف تر و معطرتر است تا در این کره خیس خاکی. تاریخ این سرزمین را که ورق می زنی جز این چیزی نمی بینی. کم نبودند رئیسعلی ها و میرمهناها و داش آکل ها و طیب ها که شرف را به جیفه دنیا نفروختند و ابدیت را بر چند روزه دنیا ترجیح دادند. خانم جانم هم به خودتان عرض می کنم و شما به هم جنسان خودفرمایید. زیر هر چراغی که در شهر روشن است، حمیدرضایی نفس می کشد که رگش را برای ناموس و وطن گرو گذاشته است و بیرون جهیدن خون از رگش به کار بی مروتان از خدا بی خبر وقت دارد.

خون جهنده باید بر خاک ریخته شود خانم جان. حیف این قل قل جوشان گرم نیست که سرد شود و در رگ ها منجمد شود و کبره ببندد و بشود خوراک مار و مور ؟ تلخ بودم تلخ گفتم بر من ببخشایید ... دورتان بگردم . دل بد نکند ها ما همه حمیدرضاییم.

به قلم میرزا ابراهیم خان شکسته نویس
*به لهجه مردم کویر بم، به سبزه روییده بر دوطرف جوی آب می گویند

کرد و از او دور شد. ممکن بود توی مسیری بدوی که اتفاقا و از قضا به او نزدیک تر شوی. اینجا دیگر من هرچه بالا و پایین می کردم می دیدم ترسناک و ترسناک تر می شود. حالا همه آدم ها مظنون بودند. هر آدم مهربان، هر آدم لیخنده لب، آن ها که دستشان توی کار خبر بود، آشناها، نزدیک ها، دورها، همه و همه زامبی هایی بودند که زیر پوست آدمیزادی و خوش چهره شان نفس می کشیدند و من گم کرده بودم کجایم و این ها چه کسانی هستند. شاید این ماجرا زبادی برای کله کودکانه من بزرگ بود ولی بحث، سر شر، شر واقعی بود که ظاهری درست و بره طور داشت. نه آن شر چشم دریده کارتونی. این اولین برخورد من با واقعیت شر بود. هیچ کس نفهمید که چرا یک هفته تمام نه توی شهرک آفتابی شدم و نه از خانه بیرون رزم. حتی بچه هایی را که آمده بودنددر در خانه دنبالم دک کردم برونند پی کارشان.

آنجا معنی ترس و شر برای من معلوم شد، اما چیزی که باعث شد بتوانم از خانه بزنم بیرون این بود که یک صبح، خواب آلود و پکر پای آینه بودم و این فکر به ذهنم آمد، شاید بتوانی از همه آدم ها شمر آن قدرها هم داتابلویی نبوده. یک آدم عادی بود. یک نمازخوان. یک آدم معمولی که اصلا نمی شد از قیافه اش فهمید چه کاره است و قرار است چه کند. من از هیچ کدام از شمرها نترسیده بودم. هر چه برایم تعریف می کردند برایش برنامه داشتم ولی این یکی آچمزم کرد. مغزم را ترکاند. مثل وقتی سنگ پلخمون مستقیم می خورد به کله گنجشک. من را همانجا خشکاند. این یکی را دیگر نمی شد با نگاه. آن هم از چندفرسخی دید و تشخیص داد. نمی شد راه را کج

درجهٔ حرارت هوا ۴۶٪ ۱۱°↓ ↑ ۲۳°	درجهٔ حرارت هوا ۴۶٪ ۱۱°↓ ↑ ۲۳°
دمای هوای مشهد ۴۶٪ ۱۱°↓ ↑ ۲۳°	دمای هوای مشهد ۴۶٪ ۱۱°↓ ↑ ۲۳°

اوقات شرعی مشهد	
اذان ظهر ۱۱:۲۸:۰۶ نیمه شب شرعی ۲۳:۳۹:۵۶ غروب آفتاب ۱۸:۳۳:۵۱ اذان صبح فردا ۰۲:۵۴:۴۰ اذان مغرب فردا ۱۸:۳۳:۳۳ طلوع آفتاب فردا ۰۴:۳۱:۲۴	

سنت حرف و حدیث های رفتن

روزه دنیا ترجیح دادند. خانم جانم هم به خودتان عرض می کنم و شما به هم جنسان خودفرمایید. زیر هر چراغی که در شهر روشن است، حمیدرضایی نفس می کشد که رگش را برای ناموس و وطن گرو گذاشته است و بیرون جهیدن خون از رگش به کار بی مروتان از خدا بی خبر وقت دارد.

خون جهنده باید بر خاک ریخته شود خانم جان. حیف این قل قل جوشان گرم نیست که سرد شود و در رگ ها منجمد شود و کبره ببندد و بشود خوراک مار و مور ؟ تلخ بودم تلخ گفتم بر من ببخشایید ... دورتان بگردم . دل بد نکند ها ما همه حمیدرضاییم.

به قلم میرزا ابراهیم خان شکسته نویس
*به لهجه مردم کویر بم، به سبزه روییده بر دوطرف جوی آب می گویند

چند روز پیش بود که داشتم یک کتاب داستان کودکانه برای پسر می خواندم. شخصیت اصلی داستان کارآگاهی به نام «سینو» بود که خیلی هم به خوردن و امتحان کردن انواع غذاها علاقه داشت. در داستان، او تعریف می کند که به رستوران لوکسی رفته است و هنگامی که غذا را برایش آوردند، در بشقاب او یک تکه گوشت آن قدر کوچک بوده که مجبور شده برای دیدنش از ذره بین استفاده کند، اما وقتی صورت حساب را آورده اند، فهمیده برای غذایی که میل کرده است، پول یک گاو کامل را باید بدهد. این روزها اخذ مالیات از فعالیت های مختلف یکی از موضوع های داغ رسانه ای است. رسانه ها هر روز درباره فواید کاهش اتکا به نفت (که البته بحث درستی است) و جایگزینی آن با مالیات می نویسند. اینکه باید با مالیات جلو سوداگری و فرار مالیاتی برخی از پزشکان و بازاریان و گرفته شود. موافقان افزایش طرح های مالیاتی می گویند که یکی از مهم ترین تأکیدهای آن ها کنترل نوسان قیمت ها در بازار کالاهای سرمایه ای است تا از این طریق سرمایه ها به سمت بخش مولد حرکت کنند. هر چند این سؤال را باید از آن ها پرسید، در زمانی که تورم هنوز مهار نشده است، حتی اگر سرمایه ها به سمت بازارهای واسطه ای

اشنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

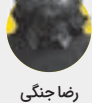


میثاق نامه اخلاق حرفه‌ای



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز:
- شهرداری مشهد
- مدیر مسئول:
- سید میثم موسوی مهر
- سردبیر:
- سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میثان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نمابر: ۳۷۲۲۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

کارتون شهر



رضا جنگی

توقف مسافربر های شخصی منجر به ایجاد ترافیک در خیابان ها می شود.

شوخی بی شوخی

پرمصرف های بی مصرف!

می کنند که یکی اش برای کتری است و آن یکی دیگر هم برای ماهیتابه نیمرو. کسی هم نیست به آن ها بگوید که به کدام مجوزی این همه شعله دارند، اما نه خورش قرمه سبزی رویشان بارگذاری می شود و نه قیمه، کولرآبی ها نیز معلوم نیست به کدام مجوزی هم برق مصرف می کنند، هم آب وتوقع دارند هر سال پوشالشان را عوض کنیم. تازه قدرشان هم واقعا پوشالی است چون هوا یک مقدار که گرم تر شود، این کولرها نه تنها جواب نمی دهند، بلکه سوآلات سخت هم می پرسند.

لباس شویی هم که برای خودش راه می رود و اگر سمیش برسد تا داخل کوچه خواهد رفت. بعد از اینکه برای هشتصدمین بار لباسمان را می اندازیم تا بشوید آن را نخ نما و پاره تحویل می دهد در حالی که با این قیمتی که هر ماشین لباس شویی دارد باید برایمان لباس ها را تعمیر و رفو هم بکند. مجوزی بی خیال چرخ کردن گوشت شده است؟ از همان زمان که گوشت ۱۰۰ هزار تومان بیشتر شد تا الان که نزدیک ۴۰۰ هزار تومان است، بی خیال چرخ کردن گوشت شده است. انگار نمی داند بدن ما به ریزمغذی ها و ویتامین های موجود در گوشت قرمز احتیاج دارد.

اجاق گازها را هم خودتان می دانید، بیشترشان پنج تا شعله دارند، ولی از یکی دوشعله همین لوازم خانگی استفاده



سخنگوی وزارت صمت گفته است که ستاد تنظیم بازار تاکنون مجوزی برای افزایش قیمت لوازم خانگی صادر نکرده است.



علیرضا جباری

آقای سخنگو مثل اینکه شما هنوز این لوازم خانگی را خوب نشناخته اید. آخر این ها کدام کارشان با مجوز است که افزایش قیمتشان باشد؟

همین یخچال به چه مجوزی هر وقت درش را باز می کنیم داخلش هیچ چیز به دردبخوری نیست و کاملاً پر از خالی است؟ اگر قیلاد جاتخم مرغی چند تا تخم مرغ مشاهده می شد، حالا به لطف شصت هزار تومانی شدن تخم مرغ همان بخش از یخچال هم خالی از سکنه شده است.

فقط برق مصرف می کند و چون چیزی در داخلش ندارد، می شود آن را از برق کشید و به عنوان کمد از آن کار کشید. یا همین چرخ گوشت! با کدام مجوزی بی خیال چرخ کردن گوشت شده است؟ از همان زمان که گوشت ۱۰۰ هزار تومان بیشتر شد تا الان که نزدیک ۴۰۰ هزار تومان است، بی خیال چرخ کردن گوشت شده است. انگار نمی داند بدن ما به ریزمغذی ها و ویتامین های موجود در گوشت قرمز احتیاج دارد.

اجاق گازها را هم خودتان می دانید، بیشترشان پنج تا شعله دارند، ولی از یکی دوشعله همین لوازم خانگی استفاده

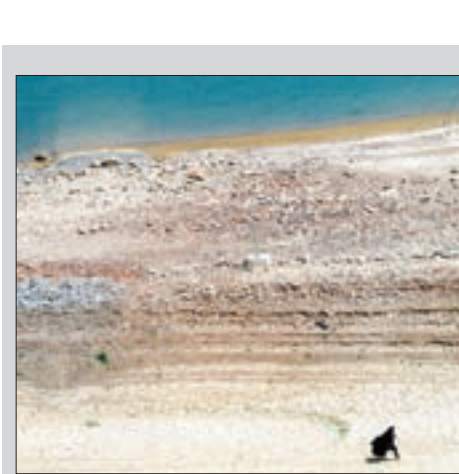
صورت حساب مالیاتی و سفره مردم

نروند، چگونه ممکن است راهی بخش تولید شوند؟ آن هم تولیدی که به دلیل رشد تورم، حاشیه سودش هر روز کمتر و نیازش به نقدینگی هر روز بیشتر می شود. علاوه بر این آمارها نشان می دهد که در دهه ۹۰ اقتصاد ایران شاهد پنج سال رشد اقتصادی منفی بوده است. رشد اقتصادی منفی به معنای کاهش تولید و سطح درآمد کل جامعه است. اقتصاددان ها می گویند برای جبران رشد منفی اقتصادی در دهه گذشته و متوسط رشد زیر یک درصد و نزدیک به صفر آن دوران، نیازمند چند سال رشد اقتصادی بالا هستیم، تا کاهش قدرت خرید مردم به علت تداوم تورم بالا و تولید نزولی، به تدریج جبران شود. این ها به زبان ساده نشان می دهد که رشد اقتصادی با همان سفره مردم سال به سال کوچک تر شده است. در چنین شرایطی افزایش مدام مالیات ها می تواند به منزله همان تکه گوشت و صورت حساب یک گاو کامل باشد. کاهش اتکای کشور به نفت از طریق مالیات امری درست و بجاست اما یک پیش شرط مهم و اولیه دارد و آن این است که ابتدا باید برای بزرگ شدن آن تکه گوشتی که در بشقاب ها هست، کوشید، سپس صورت حسابش را متناسب با گسترده تر شدن سفره ها جلومردم گذاشت.



روزنامه نگار سید محسن موسوی زاده

چند روز پیش بود که داشتم یک کتاب داستان کودکانه برای پسر می خواندم. شخصیت اصلی داستان کارآگاهی به نام «سینو» بود که خیلی هم به خوردن و امتحان کردن انواع غذاها علاقه داشت. در داستان، او تعریف می کند که به رستوران لوکسی رفته است و هنگامی که غذا را برایش آوردند، در بشقاب او یک تکه گوشت آن قدر کوچک بوده که مجبور شده برای دیدنش از ذره بین استفاده کند، اما وقتی صورت حساب را آورده اند، فهمیده برای غذایی که میل کرده است، پول یک گاو کامل را باید بدهد. این روزها اخذ مالیات از فعالیت های مختلف یکی از موضوع های داغ رسانه ای است. رسانه ها هر روز درباره فواید کاهش اتکا به نفت (که البته بحث درستی است) و جایگزینی آن با مالیات می نویسند. اینکه باید با مالیات جلو سوداگری و فرار مالیاتی برخی از پزشکان و بازاریان و گرفته شود. موافقان افزایش طرح های مالیاتی می گویند که یکی از مهم ترین تأکیدهای آن ها کنترل نوسان قیمت ها در بازار کالاهای سرمایه ای است تا از این طریق سرمایه ها به سمت بخش مولد حرکت کنند. هر چند این سؤال را باید از آن ها پرسید، در زمانی که تورم هنوز مهار نشده است، حتی اگر سرمایه ها به سمت بازارهای واسطه ای



خشک سالی سد راه سد دوستی

همین چند روز پیش بود که تصاویر تکان دهنده خشک سالی در منطقه «خالدنی» منتشر شد و دیگر خبری از آن تپه های باشکوه و سرسبز نبود. اتفاقی که ناشی از تغییر اقلیم و کاهش بارندگی در استان گلستان است. حالا سد دوستی خودمان هم به همین درد مبتلا شده است. به طوری که حجم آب این سد تنها به ۱۳ درصد رسیده است.

عکس روز

عکس:سعید گلی ا شهرآرا